

درباره ماهیت و جوهره شعر حافظ

نوشته: وداد حمیدی شریف

در شماره ۸۲ ماهنامه وزین گزارش مقاله‌ای تحت عنوان جایگاه زن در غزل حافظ مندرج بود به قلم جناب آقای خانفی. روی سخنم شرح نگرشی است بر نحوه پژوهش معاصر بر این نوع موضوعات.

۱- از دهه ۱۹۵ به این سو «تیب‌شناسی» در «متن» هم چون «روش و شیوه‌های پژوهش» صاحب نگرش ویژه‌ای در نوع شناخت از مفاهیم «انتزاعی» و «غیر انتزاعی» شد. هدف از آن این بود که چون «فرهنگ» در بنیان خود چیزی به جز «ارتباط» نیست، پس هر گاه در پژوهشی، شناخت یک تیپ مورد نظر مطالعاتی مان باشد، باید متناسب با «دامنه پژوهش» به موضوع خاص «تیب» نگرست، یعنی؛ نمی‌توان یک «تیب» را بدون «ارتباط» با پژوهش کلی در نوشته‌های یک نویسنده، شاعر و هنرمند مورد مطالعه قرار داد.

این نوع نگرش قصد آن دارد تا معلوم کند که یک تیپ در کل نگرش شاعر و یا نویسنده انتزاعیست و یا غیر انتزاعی و پژوهش‌گر با دیدی «فرهنگ»ی به جوهره «ارتباط تیپ» با «متن» به سراغ موضوع تحقیق رفته است یا خیر.

این نوع نگرش می‌کوشد تا مشخص سازد چنانچه موضوع تیپ، مجرد باشد کار ناقد و پژوهنده تشریح تیپ از نگاه اصولی به آن، روشن و سلیس و راحت است و چنانچه غیر آن باشد، پژوهش‌گر نمی‌تواند به همان نحو نگاه به «تیب»‌های «مجرد» به موضوع تیپ مورد پژوهش بنگرد، بلکه باید به دامنه و بستر کلی فکر شاعر یا نویسنده ابتدا دست یازیده و سپس به موضوع نگاری و تیپ‌شناسی بپردازد.

لازم می‌نماید تا اشاره شود، نه آنکه تا پیش از این تاریخ، تفکیک از انتزاعی و غیرانتزاعی «موضوع تیپ» مطرح نبود، بل، نگاه نو و جدید، بر بستر تحولی صورت گرفت که اندیشه‌ورزان معاصر در «نشانه‌شناسی» و «زبان‌شناسی نوین» خواهان استخراج مضامین ذهن از عملکرد و رفتار نشانه، متن و زبان بودند، این تحول مسبوق به سابقه نگاه ارسطوست که در رساله نظریه ادبی

ارسطو در باب تقلید و موضوع و شیوه تقلید آمده است.

حال باید گفت:

اولاً؛ تیپ‌شناسی «زن» در نگاه حافظ مفهوم و مضمونی «مجرد» نیست. یعنی حافظ به «زن» نگاهی مجرد نداشته که به شناخت منفردانه آن بتوان اقدام کرد. می‌توان گفت تا حدی فردوسی این نگاه مجرد را به زن دارد و تا حدودی کمتر سعدی. از سویی دیگر، اساساً نمی‌توان در غزل، به مخاطب غزل، بُعدی مجرد داد؛ خاصه در شعر کلاسیک، آن هم در زبان حافظ.

ثانیاً؛ شناخت نگرش یک شاعر و یا یک نویسنده درباره موضوعی «تیب» و «مجرد» باید به اتکاء اظهارات مستقیم و غیراستعاره‌ای آن شاعر و یا نویسنده باشد و نه زبان انتزاعی او. برای شرح بیشتر لازم می‌بینم تا به ذکر نمونه اهتمام داشته و بدین وسیله تکمیل عرض کنم.

بسنگریم به اشعار زیبایی از خانم عالمتاج قائم‌مقامی ملقب به «ژاله» که قریب یک قرن پیش به دنیا آمده و در سال ۱۳۲۵ خورشیدی بدرود حیات گفته، او مادر ارزشمند جناب پژمان بختیاری؛ شاعر معاصر است. نگرش او به «تیب مرد» بیان ملموس اولاً و ثانیاً است که آوردم.

او ابتدا از «مرد» خود گله می‌کند:

شوهری سخت بولمجب دارم

همدمی آدمی سلب دارم

و ادامه می‌دهد:

به خود گفتم از دست این بختیاری

گر آسوده گردم، شود بخت یارم

تا آن که شوی می‌میرد ژاله در ادامه می‌سراید:

کنون او به خاک سیه خفت و خیزد

شرار عم از جان اتمید وارم

گرانمایه مردی، جوانمرد شویی

به سر سایه‌ای بود از کردگارم

ندانستمش قدر و اکنون چه حاصل

گر از دیدگان اشک خونین بیارم

ملاحظه می‌شود که به «تیب مرد» در شعر ژاله

دسترسی مستقیم و بلامعارض با مضامین

استعاره‌ای و خارج از ماهیت انتزاعی غزل وجود دارد در حالی که در نگاه حافظ و زبان او، ما با «تیب زن» ابداً روبرو نیستیم تا بتوانیم جایگاه او را مشخص کنیم، در شعر حافظ و کلاً در غزل، ما با کلیتی به عنوان «مخاطب عشق» و «خطاب عاشق» روبرویم. مخاطب غزل در زبان حافظ «زن» به مفهوم «تیب» نیست اگر چنانچه حافظ به زبانی مجرد از زن سخن می‌گفت، بار ذهنی او درک انتزاعی و استعاره‌ای پژوهش‌گر را به مدد نمی‌طلبد، کما این که در نگاهی به شعر ژاله «تیب مرد» با زبانی مجرد، قابل جایگاه‌یابی برای هر پژوهش‌گر است. بنگرید:

مردی و نام‌آوری در جنگ و در بیاد نیست

هر خروسی را هم ای جان، تاج مردی بر سراسر
ژاله در مقامی دیگر خطاب به مرد می‌سراید:

زن هم آخر چون تو ای زانصاف دور

خواهشی دارد که گاهش رهن است

چون تو او هم پوستی برگوشتی است

نه تنش از روی و دل از آهن است

چند کوشد با هوس مرتاض وش

کاین شراب زن ربا مرد افکن است

لکه بر دامان پاک زن منه

گر جویت از خون مردان در تن است

و سه قسول استاد ارجمند جناب آقای دکتر

غلام‌حسین یوسفی، عفت اخلاقی شاعر را بر

می‌انگیزاند تا بسراید:

گر سخن کردم ز خواهشهای زن

تا نپنداری که میلی در من است

کم ز خوی شوی و سختیهای دهر

آن چه با یادم نیاید این فن است

مَت ایزد را که با روحی چون گل

می‌روم در خاک و پاکم دامن است

۲- کتاب «ساختارهای نحوی» نوآم چامسکی در

سال ۱۹۵۷ در واقع تحولی در زبان‌شناسی ایجاد

کرد. چامسکی دقیقاً بر مسیر تحول نگرش به متن و تیپ از زاویه نگرش زبان‌شناسی معاصر در بعد از ۱۹۵۰ که به آن اشاره شد، حرکت کرد. او از «تیپ زبان» قصد بحث درباره «ماهیت ذهن» را مطرح کرد، تا پیش از او به عکس این نوع نگرش جاری و ساری بود، یعنی دقیقاً همین نحوه کاری که جناب آقای خائفی کرده‌اند، با این تفاوت که بعد از نظرات چامسکی دیگر کسی بدین شیوه پژوهش نمی‌کند.

جناب آقای خائفی از اشارات استعاره‌ای و انتزاعی مضامین غزل، برداشت مجرد داشته‌اند؛ در حالی که از نگاه چامسکی و در واقع «نگاه معاصر» دو مفهوم تیپ و مستن را باید برای شناخت روان‌شناسانه «انسان» بکار برد. این همان مطالعه «رفتار» است در علوم انسانی. این نوع نگرش حالت ایستائی به تیپ برای شناخت جایگاه تیپ نمی‌دهد بلکه به عکس پویایی تحول آفرین و تکامل‌زا را برای تیپ، با موضوعیت «ارتباط فرهنگی و جوهری انسان» در نظر می‌گیرد.

کار جناب آقای خائفی این جا با اشکال روبرو می‌شود که با آن چنان محدودیت تیپ‌شناسانه‌ای که از نگاه حافظ به زن داده است، گوئی حافظ وظیفه انشاء شرح و وظائفی را برای زن از برای خود فرض داشته است! البته استاد خود به این موضوع و توفیق داشته چرا که فرموده‌اند: «کلمه زن در شعر حافظ تنها یک بار آن هم به معنی اخص کلمه و در مصداقی عام و به مفهوم کلی انسان بکار رفته است و این در حالیست که فضای شعر تغزلی او را جای جای، زن در هاله‌ای از ویژگیهای شعری مثل استعاره، ایهام، کنایه و ترادفات و تناسب های مختلف سرشار کرده است.» و سپس آن تنها بیت را آورده‌اند که:

بنمای روکه خلقی واله شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد وزن بر آید

حال نگاه بسته پژوهش را به موضوع موشکافی کنیم؛

اگر ما این بیت را مشابه تمامی ابیات آورده شده در مقاله، که به زعم جناب آقای خائفی با مخاطب «زن» آورده شده‌اند و یا حتی تمامی ابیات دیوان حافظ قیاس کنیم؛ راستی مخاطب این بیت برخوردار از چه جنسیتی است؟! که فریاد از «زن» و «مرد» می‌گیرد؟ در واقع مخاطب

بنمای روکه خلقی واله شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد وزن بر آید

«زن» است یا «مرد». و آیا در بیت:

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن

هر که دید آن سرو سیم اندام را

آیا نگاه‌کننده مرد است! که با دیدن آن سرو سیم اندام دیگر به هیچ سروی قدی در چمن نخواهد نگرست؟

باید دانست در اینجا تیپ خاصی از جنسیت مطرح نیست، نه در آن یک بیت و نه در صدها بیت دیگر حافظ در غزلهای ناب او و نباید دریایی بیکران ذهن حافظ را در تنگی ریخت و نه چشیده سرکشید! در اینجا «ننگرد» از برای فاعلیست که هم می‌تواند مرد باشد و هم زن، اینجا مقام «انسان» مطرح است که در منظر او، حافظ، بیهیبه انتخابی را قرار می‌دهد. اینست اوج تفکری که حافظ را برای همیشه «حافظ» نموده است.

تمامی دیوان حافظ بر این نوع خطاب است و این متنی است که پژوهشگر از طریق این نحوه «زبان» او باید به «ذهن» حافظ برسد.

۳- زبان و نگاه حافظ به هیچ وجه «موضوع نگاری» نیست، در هیچ جای دیوان حافظ نمی‌توان کمترین حالتی از موضوع‌نگاری مجرد را نشانه رفت، همه چیز در آن به استعاره و در پردازش، «نماد» است و وسعت ذهنیات غنی او ناشی از همین زبانیتست که در غزل دارد. وسعت و وحدت زیبایی‌شناسی حافظ منشعب از کلام جامع او به هستی پُر عشق آدمیست.

غلام همت آنم که زیر چرخ کیود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و در جایی دیگر:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود

رخ تو در نظر من چنین خوش آراست

و یا:

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عتقا را بلندست آشیانه

۴- در پژوهش انجام شده به توسط جناب آقای خائفی، تکیه بر چند بیت و غزل چندان زحمت آفرین نبوده است، ایشان به راحتی می‌توانستند، تمامی ابیات دیوان حافظ را به مثال آورند، چرا که تمامی غزلها دارای مخاطب هستند؛ اما اگر جناب خائفی به عناصر شعر، ماهیت و جوهره آن، توصیف و اشارات و کنایات شعری، حتی وزن و قوافی و نمادهای حالت و بستر طبع و «شرار انگیزه» توجه می‌فرمودند با حفظ «وقار در تعبیر شعر» به ورطه این موضوع تحمیلی کشانده نمی‌شدند و قطعاً چنانچه به این غزلی که از نسخه ایاصوفیه خواهم آورد از دریچه پژوهش، بر درک ظرافتهای احساس و عاطفه و ماهیت و چگونگی نگاه شاعر به «انسان» و «جهان انسانی» و اسلوب

زیبایی‌شناسانه شعر حافظ، قلم می‌زدند، در می‌یافتند که در اندیشه حافظ، از زبان به عنوان ابزار دوری شده و هیچ گاه از کلمات به عنوان نشانه مجرد استفاده نشده است و شاعر با نگاهی فراتر از «تیپ» و «موضوع» به زبان و کلمات نگرسته است.

خم زلف تو دام کفر و دین است

ز کارستان او یک شمه این است

جملات معجز حسنت، لیکن

حدیث غمزهات سحر مبین است

بدان چشم سیه صد آفرین باد

که در عاشقی کشی سحر آفرین است

عجب علمیت علم هیات عشق

که چرخ هفتمش (۱) هفتم زمین است

نه پنداری که بدگو رفت و جان برد

حسابش با کرام الکا تبیین است

با توجه به این غزل، چنانچه نگاه از عمق را کنار گذاشته و از کلمات به عنوان نشانه‌های محض و مجرد و از زبان به عنوان ابزار استفاده گیریم باید این غزل را در باب تیپی خاص از جنس زن به حساب آوریم که دارای این مشخصات عینی است: الف: «خم زلف»ی دارد که دام کفر و دین است. ب: «جمال»ش اعجاز در زیبایی نقش صورت است.

ج: «ابرو»یی دارد که سحر کامل است.

د: «چشم» سیاهی را نیز برخوردار است که صدها آفرین دارد.

حال بنا به استنباط جناب خائفی این غزل در مجموع توصیف زنی است با صورتی زیبا و زلفی بلند و چشم و ابرویی دلربا و یقیناً سیاه!

حال سؤال اینجاست که آیا این تمامی ماهیت و جوهره شعر حافظ است؟ و آیا این نحوه سخن در غزلیات هلالی، فروغی بسطامی، مولوی، خواجو و سعدی همه این قیاسند! اگر چنین است پس تصانیف زیرگذر «فردین» (۲) که با صدای «ایرج» (۳) لب خوانی می‌کرد، جایگاه بیشتری را معنا می‌کرد!

می‌دانم که احساس و درک آگاهانه جناب خائفی مانع انتخاب این غزل شده است و جای سپاس دارد.

پادرونی

۱- در نسخه دهلی و ادیب برومند، چرخ هفتمش آمده است.

۲- منظور محمد علی فردین هنرپیشه سینما قبل از انقلاب است.

۳- حسین خواجه امیری با اسم هنری ایرج خواننده رادیو قبل از انقلاب.